

مقدمه استاد سید عبدالله انوار

آنچه در صفحات بعد از نظر می‌گذرانید، شرح شکارهایی است که قبله عالم (!) ناصرالدین شاه از محرم ۱۲۷۹ قمری تا ذی‌حجه ۱۲۸۱ قمری داشته و اکثر آنها در اطراف تهران اتفاق افتاده است. این نوشته که عنوان مناسب خود را — چون نامی از طرف نویسنده بر آن گذارده نشده است — در فن کتابداری با اشکال روبه‌رو می‌کند، از جمله نوشته‌هایی است که به خوبی نشان می‌دهد دل به بزم و گلستان سپردن شاه قدر قدرت و بی‌فکری که در پی شکار کبک و آهو رفته و با بی‌خیالی‌های دیگر که پاره‌ای از آنها بس شرمگین است روزگار گذاشته، چه غرامت‌هایی بر گردن مردمان مظلومی می‌گذارد که تحت حکومت آن خودکامه و خوشگذران روزگار می‌گذرانند.

اینکه گفته شد یافتن عنوان مناسب بر این نوشته از نظر کتابداری و بایگانی اسناد برخوردار به اشکال پیدا می‌کند، خاصه برای فردی چون مصحح و به‌چاپ‌رساننده این اثر و نوشته که سال‌های عمر خود را در کندو کاو اسناد گذاشته است، از این روست که اگر به آن نام «گزارش سفر» داده شود به هیچ‌رو این گردش‌های سرگرم‌کننده نمی‌تواند نام سفر گیرد، زیرا سفر برای معنی دیگر به کار می‌رود نه برای گردش‌های در اطراف زیستگاه، آن‌هم برای سپری کردن اوقات بی‌خیالی و بوالهوسی. مگر آنکه برای معنی سفر توسعی قائل شویم تا با

آن توسع محتوای این نوشته بتواند چنین عنوانی را به خود پذیرد. ولی به ضرس قاطع باید گفت که این توسع خلاف اجماع اهل آرشبو و بایگانی است. اگر عنوان آن را «شکارهای ناصرالدین شاه» دهیم، این عنوان باز سر از محتوای آن می‌پیچد، زیرا شکار همان «مصید» عربی است و این نوشته مُبیین مصید نیست بلکه مضاف مصید است، یعنی «گزارش» مصید است که با حذف مضاف و آوردن مضاف‌الیه به جای آن، معلوم نیست دستور زبان یا فن بایگانی چنین حذفی را بپذیرد و اگر «گزارش شکار» را به صورت «شکار» آورد، آن را قبول کند یا نه. اگر بر آن نام «داستان» گذاشته شود و به نام «داستان شکار» عرضه شود، بی‌شبهه اهل قلم آن را نمی‌پذیرد، زیرا واژه «داستان» بر نوشته‌های خیالی یا تاریخی معتبر یا اساطیری اطلاق می‌شود که به هیچ‌وجه خوشگذرانی‌های سرگرم‌کننده و از روی بی‌اعتنایی به مردم و بی‌خیالی به وظیفه خدمت به کشور و فرونهادن کارهای کشورداری و پرداختن به هوا و هوس‌های کودکانه، نام داستان نمی‌گیرد. شاید نام‌گذاری بگوید بر آن نام «روایت» گذارید، ولی بی‌شبهه اطلاق نام روایت بر این اباطیل، فریاد راویان را برمی‌آورد که بین روایت و این نوشته فاصله کُبعدالمشرقین است و هیچگاه ردیف «روایت» در بایگانی این نوشته را در جنب خود نمی‌پذیرد و ابا از اضافه «روایت» بر «شکار» دارد، یعنی ترکیب اضافی «روایت شکار». بالتبینه باید خود را شریک مشکل خانم قاضیها یافت که پس از سال‌ها کار در زمینه اسناد، به‌ناچار نام آن را «گزارش شکارهای ناصرالدین شاه» گذاشته و گذشته است.

خواننده بانصاف از آنچه گذشت به‌خوبی واقف می‌شود که فهرست‌نگار نسخ خطی با چه مشکلی همواره برخورد می‌کند وقتی که به نسخ خطی‌ای می‌رسد که بی‌نام عرضه شده و به بایگانی ایام سپرده شده‌اند.

حال از این بحث نامگذاری يك نسخه بی‌نام درمی‌گذریم و به صاحب قدرتی می‌پردازیم که بر اریکه قدرت نشسته و بی‌توجه به روزگار پریشان مظلومان تحت قدرتش روزگار به این بوالهوسی‌ها می‌گذراند. خاصه صاحب قدرتی که روزهای پُرآسیب در جریده ایام به گاه بی‌قدرتی داشته و در عالم خیال تصویرها از عدالت می‌ساخته است، ولی چون بر مسند می‌نشیند با يك چرخش هندسی صدوهشتاد درجه کارها می‌کند که «رحمة الله علی نبأش الاول» و به قول قرآن کریم «قالوا و لم یفعلوا» نویسنده این «گزارش شکار» یعنی ناصرالدین شاه در دوران ولی عهدی و روزهای آغاز زندگی، چنان در عسرت می‌گذرانده

که از هر یتیم تهیدست، زندگی اش سخت تر بوده است (طبق قول خود). چون که محمدشاه، پدر او، بر مادر خیانت پیشه او ظنین بوده و ناصرالدین را فرزند خود نمی دانسته است و طبق سندی که به دست است بر سر آن بوده او را از ولی عهدی خلع و عباس میرزا ملک آرا فرزند دیگر خود را از مادر دیگر به ولی عهدی رساند، منتها عمر او کفاف نمی دهد و این فرزند بسته شده به پدر، ولی عهدی را به سلطنت می رساند. در اینجا این مسئله حقوقی مطرح است که آیا صاحب قدرتی حق دارد که قدرت خود را مستمر به روزگار بعد از خود کند و آیا عقل چنین کشش قدرتی را برمی تابد؟ بی شبهه نه. ولی بازی چرخ بر سرنوشت قوم ایرانی بازی دیگری جز آن قاعده عقلی می کند، چه صاحب قدرتان می آیند و می غارتند و می کشند و نمی هراسند از آنکه در پس پشت نابکاری چون خود، بدبختی قومی را به مرده ریگ گذارده اند.

باری به سال ۱۲۶۴ قمری این ولی عهد محمدشاه پس از مرگ او به زعامت و مجاهدت بزرگمرد تاریخ ایران بر کرسی شاهی نشست و بر تخت طاووس تکیه زد و هنوز قائم به نفس نشده بود که با وسوسه مادر شرافتمندش (!) و دسیسه های نماینده سفارت انگلیس و تملق های جاسوس سرسپرده آن سفارت میرزا آقاخان نوری — صدر اعظم بعدی — طبق اسناد موجود، آن بزرگمرد تاریخ یعنی میرزاتقی خان را از مسند صدراعظمی به پایین کشید و روانه کاشان کرد و تازه به این خیانت قانع نشد و میرزا علی خان حاجب الدوله نسق چی باشی متملق و جانی درباری را مأمور نمود تا در حمام باغ فین آن بزرگوار را به شهادت رساند و ملتی را برای همیشه داغدار کند؛ جنایتی که هر چه پسر شرمسار میرزا علی خان یعنی اعتمادالسلطنه می کوشد که پدر را به وجهی برکنار دارد نمی تواند. (رجوع به کتاب های خلسه و صدرالتواریخ کنید.)

این شاه بی خرد چون بر تخت شاهی مستقر شد، آنچه افزود بر زن های حرمسرا و شکارهای متفاوت افزود و آنچه کاست از خاک این کشور مصیبت زده کاست. با نالایقی هرات را که جزء لاینفک این مملکت است و حتی در قرابت و نزدیکی به ایران، از «توس» و نیشابور نزدیک تر است، از کشور جدا کرد و با عهدنامه ننگین پاریس این جدایی را صحه گذاری کرد و در اثر بی لیاقتی و بی کفایتی، عمّ بی عرضه و غافل خود را به جنگ ترکمانهای آن سوی رودخانه اترک فرستاد. این عمّ بی لیاقت که حمزه میرزای حشمت الدوله نام داشت، سی هزار قشون را ندانسته در بیابانهای آن سوی اترک به چنگال ترکمانان

سپرد و بر اثر این افتضاح مرو و شهرهای ماوراء اترک به دست ترکمان‌ها افتاد و سرانجام مفتوح روس‌ها گردید. این شاه زبون و خائن در برابر این شکست به این قناعت کرد که به تاریخ‌نویس‌های زمان چون مؤلف منتظم ناصری دستور داد (در جلد سوم صفحه ۲۶۸) این فاجعه را چنین نویسند:

هم در این سال (۱۲۷۶ قمری) نواب حشمت‌الدوله حکمران خراسان به امر دولت برای تنبیه تراکمه مرو شاه‌جهان لشکر به مرو کشیده و با قوام‌الدوله وزیر خراسان بدان صوب رفته بعد از محاربات و فتح بعضی قلاع و فرار تراکمه مراجعت کردند. خوشبختانه از این لشکرکشی نسخه خطی در بین مخطوطات کتابخانه ملی به دست است به نام رساله جنگ مرو که لشکرنویس این اردو وقایع را جزء به جزء نوشته و تقدیم شاهنشاه صاحب‌اقتدار به وقت سفر او به خراسان کرده است و اسف بر اسف است که بر اثر اخذ رشوه از این عمّ مفتضح که حتی خود او بر بالای عکس او نوشته «حمزه میرزای نجس» او را امیر جنگ می‌کند و فرمانفرمایی‌های متعدد دیگر به او می‌دهد.

اعتمادالسلطنه غالباً در خاطرات خود نقل می‌کند که شاه با ناراحتی از حرمسرا به دربار می‌آید، با صورت عبوس و گرفته بر اثر اعتراض‌های انیس‌الدوله زوجه‌اش مبنی بر اینکه این تعویض‌ها و تفویض‌های پی‌درپی حکومت‌های نواحی بر اثر رشوه‌گیری‌ها را باید مردم بیچاره غرامت دهند. ولی کو گوش شنوا! خوشبختانه از این وقایع و فساد شاهانه مدارک و اسنادی به دست است که دست‌گذار زمانه آن را از بایگانی تاریخ این مرز و بوم به‌در نبرده است.

این پادشاهی که طبق گفته‌های این «گزارش شکار» ذوق‌زده و خندان از شکار «ارقالی» و «تکه‌چر» می‌شده، با نهایت قساوت دستور می‌دهد که کتاب يك کلمه را که در آن یوسف‌خان مستشارالدوله آیین حکمرانی را طبق قواعد الهی عرضه کرده بود، آن‌قدر بر سر او بکوبند تا کور شود. صاحب قدرت در ایران آن‌قدر مغرور و برکنار از افکار عمومی می‌شود و دست به اعمالی می‌زند که تعبیر آن با هیچ منطقی امکان ندارد. ناصرالدین شاه عشق به گربه ای به نام بیری‌خان پیدا می‌کند و برای حمل و نقل آن کالسکه‌ای اختصاص می‌دهد و با وقاحت دستور می‌دهد که کالسکه حامل بیری‌خان باید با تشریفات به حرکت درآید و هنوز از سقسط شدن گربه زمانی نمی‌گذرد که دلباخته پسر سیه‌چرده و کنیف و کریهی به نام غلامعلی ملیجک می‌شود و در این دلباختگی کارهای شگرف برای این تندیس

زشتی می‌کند که همه حسب حال نویسان شاه از بیان آن عاجزند، آن هم در چه زمانی، که دنیا به قول بیهقی «از لون دیگر شده و کشور ایران حاجت به کشتی بان دیگر با سیاست دیگر دارد.» جهان ماشین، مرتب حکومت‌های موافق با پیشرفت ماشین می‌سازد و بی‌درپی کشورهای بی‌صاحب ماشین را کشورهای استعمار شده می‌کند.

ژاپن در همین زمان به امر دریاسالار پری امریکایی درگشوده می‌گردد و حکومت می‌جی با درایت، سیاست روز جهان را تشخیص می‌دهد و آن‌چنان کشور پیش می‌برد تا ژاپونی را در برابر امپراتور روس می‌ایستاند و در بندر پُرت‌آرتور سپاه روس را زیر و رو می‌کند؛ روسی که بر اثر نادانی و نالایقی و ستم‌پیشگی خاندان قاجار سرزمین‌های آن سوی ارس ما را می‌بلعد و سال‌های بعد با نهایت وقاحت در سرنوشت مردمان این سوی ارس جنایت‌ها می‌کند. هر ورق از اوراق تاریخ این دوست‌ساله را بنگرید به صورتی عدم تعلق حکومت حاکم را بر مردم محکوم ایرانی نشان می‌دهد و اگر قلم بخواهد آنها را به روی کاغذ آرد، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود.

لطفاً این گزارش شکار را بخوانید و بر بوالهوسی‌های بی‌خیال سفّکی که از حکومت کردن جز حرمسرا ساختن و رشوه گرفتن و خرج بیهوده کردن و اوقات لازم برای شورا در امر حکومت صرف کردن را در دشت و دمن و در پی صید آهو و ارقالی گذرانیدن چیزی دیگر نمی‌دانست، آگاه شوید و یقین کنید که وضع ناهنجار مردمان در این دوره معلول همان حکومت‌های خودکامه و مستبد است، چه: «ماهی از سر گنده گردد نی ز دم.»

نسخه مورد ارجاع، منحصر به فرد و بسیار بدخط و ناخوانا و به قلم ناصرالدین شاه با املاهای غلط است که خواندن و به شکل قابل استفاده دیگران در آوردن آن از هنرهای خانم قاضیه‌است و خود ایشان بیشتر از این، حال این نسخه را خواهند گفت. مضافاً سرکار ایشان توضیحات و ملحقاتی گرانبها و توضیح‌گر به این نوشته اضافه کرده‌اند که قابل بسی تقدیر است.

سید عبدالله انوار

قریه رحمان آباد شمیران

پاییز ۱۳۸۹